

ردیفه

دی که گفت که لوز بهری	هر شی دریم که تاب از خود برد
گره افرونی می فرشته از جهان	نام شیرین دشگر حوازه ستر
در راه گدازد متری سستش درگ	در به از مهر جان حوازه ستر
یکه شیرین است بر کوسش	بهرم از دست در بر یک خورد

عده ملک بغدادی تخلص شرت